

نیرنگهای خلفای عباسی



(۲۱)

خلفای بنی عباس، بر خلاق بنی امیه، سعی داشتند چهره دینی بخود بگیرند لذا برای رسیدن به اهداف شوم خود بنام دین و خلفه پیامبر، دست به نیرنگهای عجیبی می زدند و همینها بود که کار را بر امام موسی بن جعفر (ع) مشکلتر می ساخت

حکومتی را که دینی نبود گرفت، کوشش برای برپا کردن آن را در احوال مذهبی بیخ حکومت آغاز کردند و با تظاهر به دینداری و ادبای و تماس با رجال و دانشمندان اسلامی، به خصوص از زمان خلفای نخستین عباسی و رواج یافت.

علت این امر آن بود که عباسیان نمی خواستند تنها عنوان دیندار سیاسی شناخته شوند، بلکه می خواستند درین زمانداری، وجهه دینی و رنگ مذهبی نیز به خود بخوبی تا از این دهگند، از احترام افکار عمومی برخوردار گردند.

لوجیمیات فریبنده!

نبره های زیادی از تظاهر خلفای عباسی به دینداری و جلب عواطف مذهبی مردم در دست است که گویای کوششهای مزورانه آنان در جهت کسب وجهه دینی

با آنکه زمامداران اموی و عباسی در متصرفات ساجن حکومت اسلامی از محور اصلی خود، وجهه دینی تدبیر بر خاندان پیامبر (ص) با هم مشترک بودند، ولی این تفاوت را داشتند که خلفای اموی به استثنای عمر بن عبدالعزیز چندان ادبایی با رجال و دانشمندان دینی نداشتند و در کار آنان زیاد مذاخه نمی کردند، بلکه فقط به امور سیاسی اقبال میکردند. ساجن ایستهای داخلی، قرواح خارجی، تنظیم اموریالی کشور و امثال اینها می پرداختند و علما و دانشمندان اسلامی را - غالباً - به حال خود واد می گذاشتند از این رو حکومت آنان از وجهه دینی برخوردار نبود.

ولی هنگامی که بساط حکومت امویان بر چیده شد و عباسیان روی کار آمدند، قضیه برعکس شد

می باشد (۱)

ولی در میان هیامان شاید کمتر کسی به اندانۀ هارون به این قسمت توجه می کرد و کمتر کسی به اندانۀ او از این اظهارها بهره برداری می نمود.

هارون اصرار یحیی داشت که به تمام اعمال و رفتارش ذلت دینی بگذرد. او روی تمام جنایات و عاشرهای خود، سرپوش دینی می گذاشت و همه را بایک سلسله توجیهات، مطابق موازین دینی قلمداد میکرد. می گویند او در یکی از سال های خلافتش به مکه رفته، در آنجا انجام مراسم حج برای پسرش یحیی خود «جبرئیل بن یحیی شوش» دعا می سپارد. کرد، بنی هاشم از این موضوع ناراحت شدند، هارون در برابر اعتراض آنان که: «این مرد، ذمی است و مسلمان نیست» و دعا در حق او جایز نمی باشد گفت: درست است، ولی سلامت و تندرستی من بدست او است، و صلاح مسلمانان بزرگ و تقدستی من است. بنا بر این خبر و صلاح مسلمانان بر شول هارون و یحیی او بسته است و دعا در حق او اشکالی ندارد! (۲)

متنق هزارونه، متعلق عیسی بود، طبق منطق او تمام مصالح عالی جامعه اسلامی در وجود او خلاصه می شد و همه چیز می بایست فدای حفظ جان او شود. زیرا طبق این استدلال، او تنها یک زمامدار نبود بلکه وجود او برای جامعه اسلامی ضرورت حیاتی داشت! شاید تصور شود که توجیه تمام اعمال و رفتار مردی مثل هارون، با متعلق دین، کار دشواری است، ولی او با استفاده و خریدن تنی چند از قضات و قتهای مزبور و دنیا پرست آن روزه راه را برای توجیه اعمال خود، کاملاً هموار کرده بود.

شورای قضائی!

یکی از نمونه های بارز فریبکاری و تظاهر هارون به وجدنداری، جریان شهادت و قتل یحیی بن- شیبانیه (۳) است.

یحیی بن عبدالله، یکی از بزرگان عالمان هاشمی و جبهه ممتاز و برجسته ای بشمار می رفت و از یاران خاص امام صادق (ع) و مورد توجه آن حضرت بود (۴).
قیه در صفحه ۹۹

- ۱- در این زمینه بکتاب تاریخ تمدن اسلام تألیف یحیی زیدان ترجمه علی جوهر کلام ج ۳ صفحه ۲۲۲ تا ۲۲۷ و نیز کتاب ضحی الاسلام ج ۲ ص ۱۶۲ مراجعه شود.
- ۲- عیون الایماء فی طبقات الایمه از ابی ایوب ج ۲ ص ۳۸ نقش و عاقله در اسلام ص ۵۵
- ۳- یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن علی بن ابی طالب
- ۴- مقال الطالین ص ۳۰۸ - مرحوم کلینی در کتاب کافی (ج ۱ ص ۳۵۶) نامۀ ای از یحیی بن عبدالله خطاب به امام موسی بن جعفر (ع) نقل می کند که یحیی طی آن آموزش آن حضرت و پدر او را شنید که امام صادق (ع) را مورد انتقاد فرار داده و امام باسج تندى به او داده است. مرحوم علامه مامقانی در کتاب خود ج ۳ ماده یحیی را اشاره به این روایت می گویند. صف این روایت غیر قابل خدشه است ولی مضمون این حدیث مخالف چیزی است که درباره یحیی اخلاص داریم (شاید اشتباهی از او یان حدیث باشد) ولی مؤلف کتاب و حیاة - الایام موسی بن جعفر، اثبات می کند که این روایت قابل اعتماد نیست زیرا اولاً مرسله است و ثانیاً در سند آن افرادی هستند که ناشناخته اند و در کتب رجال، اسمی از آنها نیست (ج ۲ ص ۹۹)

مکتب اسلام

کند، لذا دستور داد شورائی مرکب از فقها و قضات
با شرکت «محمد بن حسن شیبانی» و «حسن
بن زیاد ثقفوی» و «ابو الحخری» (۱) تشکیل
گردد تا در مورد صحت یا بطلان امان نامه رأی
بدهند! (۲)

همینکه شورای قضائی تشکیل شد، ابتداءً محمد
بن حسن که داشتند نسبتاً آزاده‌ای بود و مثل
استادش «ابو یوسف» خود را به هارون نفروخته
بود (۳)، امان نامه را خواند و گفت: امان نامه
صحیح و موکدی است و هیچ داهی برای نقض آن
نیست.

ابو الحخری آن را گرفت و نگاهی به آن انداخت
و گفت: این امان نامه باطل و بی ارزش است، یعنی
برخند خلیفه قیام کرده و خون عده‌ای را ریخته است،
اذا بکشید خویش بگردن من!

این خبر را سه هارون گزارش دادند، هارون
موقعاً آمده خوشحال شد و بی‌عام داد که اگر امان نامه
باطل است، ابو الحخری خود، آن را پاره کند!
ابو الحخری چاقویی گرفت و آن را پاره پاره کرد!
هارون او را احضار نمود و یک مبلمون و

تصا منسوب نمود و ابی و محمد بن حسن را بجرم

۱- ابی و محمد بن وهب ابو الحخری قرشی مدنی است که در بغداد سکونت داشت و در زمان خلافت
مهدی عباسی، از طرف اهل مدینه قاضی داد نسبی ارزش بود و سپس در مدینه به قضا اشتغال داشت. ابو الحخری
فردی آلوده و منحرف و دروغگو بود از نظر بزرگان علم حدیث اعتبار ارزش و اعتبار است (میزان الاعتدال) ج ۲ ص ۳۵۳

۲- یعنی بن عبدالله قبل امان نامه را به و مالک بن انس و برخی دیگر از فقهای آن روز ارائه کرده بود

۳- صحیح الاسلام ج ۱ ص ۲۰۳

یعنی در جریان قیام «حسین شیبانی» بر ضد
حکومت متاخر عباسی، در سپاه او شرکت داشت و
از سرداران بزرگ سپاه او محسوب می‌شد. او پس
از شکست و شهادت صحیح، با گروهی به مدینه رفت
و در آنجا به فعالیت پرداخت. مردم آن منطقه به او
پیوسته و بیروی قابل توجهی تشکیل دادند.

هارون «فضل بن یحیی» را با سپاهیان، به بدم
فرستاد. فضل پس از ورود به بدم، دستور داد هارون باب
مراجمه را با یحیی باز کرده و عده‌ای شیرین داد و به او
پشتها داد امان کرد. یعنی که بر اثر توطئه‌های هارون و
فضل، نیروهای طرفدار خود را در حال تفرق و پراکنندگی
می‌دید، تا اگر بر داعی به قبول امان شد، پس از آنکه هارون
امان نامه‌ای بخط خود به او نوشت و گروهی از
بزرگان را شاهنظر آرداد، یعنی وارد بغداد داشت.

هارون ابتداءً با مهربانی با او رفتار کرد و اموال
فراوانی در اختیار او گذاشت، و اسی پنهانی
تلفات او را کشید و او را منجم ساخت که مخفیانه
مردم را دوزخ خود جمع کرده در زند قیام برشد
او است، ولی چون اسان نامه مکتوب و خبر یحیی
به او داده بود، قتل او به سهولت مقدور نبود از این
دو تصمیم گرفت برای نقض امان نامه، فتوا اعلیٰ از
فقها گرفته برای اقدام خود مجوز شرعی درست

و آنان صحت و اعتبار آن را تأیید کرده بودند.

این رای، مدتها اذعان قوی متوجه ساخت (۱)
و پس از این شورای به اصلاح قضائی یعنی در
مقتل رسیده (۲)

فتوای مصلحتی

چنانکه اشاره شد یکی از قضات خود فروخته
وقاضی ابویوسف بود که از طرف هارون وقاضی
القتضاه (۳) بود. او همیشه ملازم هارون بود و با
قدرت استقلال و بهر دو توجیهی عجیب خود در وی
اعمال ناروای هارون مریض دینی نگاهت با یک
سلسله توجیهاست آنها را مطلق با موازین دینی
و انمود می کرد.

در اینجا بخواهیم شاهدی به دست آورده شود:
۱- هارون در اوایل خلافت خود عاشق یکی
از کزبان پند خود (مهدی) شد. هنگامی که به او
اظهار عشق کرد، کزبگفت: اذاین کار صرف نظر کن
زیر پدوت با من همبستر شده است (و من زن پدوتو
محبوب می شویم)

هارون که شفته او شده بود و نمی توانست دست
از او بردارد، ابویوسف را احضار نموده جریان را

۱- علاوه بر این، او را دست قضا کار کرد (مجموعی الاسلام ج ۱ ص ۲۰۳)

۲- مقال الثانیین ص ۳۱۶ - ۳۱۹ - نقش و عاقل در اسلام ص ۵۱ - حیات الامام موسی بن جعفر ص ۲۰۰ - در اشراقی و مطالعانی

۳- می گویند در آن زمان کسی قاضی القضاات بود که به تهر امر و سمعت و ارباب دادگستری در پایتخت
دیوان کشور، مدعی العمومس دیوان کشور، پستهای قضائی ارتش، و محکمه نظامی ویران کبیر بود. یکجا
بمهند داشت. با توجه به این پستهای حساس و مهم، اهمیت قاضی ابویوسف در دستگاه حکومت هارون بخوبی
روشن می گردد. پیداست اینهمه اختیارات و پستها را بی جهت به کسی واگذار نمی کنند.

۴- تاریخ الخلفاء ص ۲۹۱

۵- مشروح این جریان در شماره ۹ سال ۱۹۵۰ این مجله نقل شده است

مکتب اصلا

از آن همه اشراف و ریخت و پاش اموال مسلمانان.
محرور و زحمتکش خم به ابرو نمی آورد، این با دود
نقش یک فرد دلجو و باوجدان! از شنیدن این مطلب
اظهار ناراحتی کرد و دستور داد به اصلاح برای
جبران این کار، چندین میلیون (درهم) میان فقرا
به عنوان صدقه تقسیم شود. در حالی که این مبلغ نیز
از مال شخصی او نبود بلکه از بیت المال مسلمانان
بود که می بایست بطور عادلانه در میان مسلمانان
تقسیم شود و هرگز عنوان صدقه و بخشش خلیفه و
امثال آن، نمی توانست مجوز چنین عملی باشد.

در حال خیره گزینی ابویوسف رسید، ابویوسف
که نسبتاً وجود او در دستگاه هارون، در چنین موارد
جلوه گر می شد، طرح جالبی برای توجیه عمل خلیفه
نهضت و همین منظور از هارون وقت و علت ناراحتی
او را پرسید.

هارون جریان را تعریف کرد. ابویوسف زوبه
جعفر نموده پرسید: آیا گوشت این شترها تلف می-
شد یا مردم آن را مصرف می کردند؟

جعفر که گویا به هدف ابویوسف پی برده بود،
پاسخ داد: مردم مصرف می کردند.

ابویوسف با خوشحالی صدا کرد: مزده باد
و خلیفه که به شراب بزرگی رسیده اند زیرا اینهمه

۱- الیاباة و النهایة ج ۱ ص ۲۱۶

گوشی که در این مدت تهیه شده، به مصرف مسلمانان
رسیده و خداوند وسیله چنین صدقه بزرگ را برای
خلیفه فراهم ساخته است! (۱)
آری گوشت شترهایی که برای سفره خلیفه کشته
می شد، و پس از گذراندن شدن، بجای سگ های بیگانه،
احیاناً به چوکر نفر گرسنه می دادند، در مقابل ابویوسف
صدقه محسوب می شد. و آنچه هارون انجام داده
بود، صدقه و عمل نیک بود، نه اصراف و بهمه زندان
مال مسلمانان و غالی کردن بیت المال تحت عنوان
صدقه و به شنیدن روغن ریخته به این و آن!

با توجه به حقایقی که گفته شد، میزان دشواری
کار پیشوای هفتم موسی بن جعفر (ع) بخوبی
روشن می گردد زیرا آن حضرت با خلیفه فریبکاری
مثل هارون مواجه بود که چهره اصلی خود را در
و رای یک سلسله تظاهرها و میرنگ و ریاهای پنهان
نموده بود و خود را خلیفه عادل و با ایمان معرفی
می کرد. پیشوای هفتم برای آنکه این پرده های
جلبه و تظاهر و میرنگ را پاره نموده ماهیت پلید او را
بهمه نشان بدهد، ناگزیر از تلاش و مبارزه بی گیر
و تبلیغ بی ثمان بود و راستی اگر شخصیت ممتاز
و عظمت انکارناپذیر پیشوای هفتم نبود، پیروزی در
چنین مبارزهای مورد تردید می نمود.

